

فراسوی جامعه مدنی*

چپ بعد از پورتوالگره

امیر سدر

برگردان: ح-ریاحی

را غصب کرد در رأس طبقه کارگری قرار گرفت که پایگاه اجتماعی، هدف سیاسی و ایدئولوژیک روشن و سنت‌های مشخص داشت. پرون مجبور نبود نفوذ سوسیالیست‌ها را از بین ببرد تا بتواند راه خود را بعنوان رهبر مردم به جلوی صحنه سیاسی باز کند. وارگاس به دلیل ضعف و عقب‌افتادگی سیاسی طبقه کارگر برزیل برای تحمیل حکومت خود (از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ بعنوان یک دیکتاتور و از سال ۱۹۵۰ بعنوان رئیس جمهور منتخب) با مشکلی روبرو نبود.

یکی از پیامدهای این شکنندگی این بود که ائتلاف کمونیستی - کارگری ناسیونالیستی که از وارگاس حمایت کرده بود، پس از کودتای نظامی در سال ۱۹۶۴ واقعاً از بین رفت. ترابالیست‌ها (کارگری‌ها - *trabalhistas*) که قدرت خود را کاملاً مدیون دستگاه دولتی، مخصوصاً وزارت کار، بودند با قدرت گرفتن افسران کودتاچی از میان رفتند. اقدامات اولیه کودتاچیان عبارت بود از نظارت نظامی بر همه اتحادیه‌های کارگری، انجماد دستمزدها و سرکوب و آزار پلیسی رهبران طبقه کارگر. استراتژی کمونیست‌ها در تن دادن به اتحاد با «پورژوازی ملی» به شکست انجامید و حزب ضربه مرگباری خورد. کودتای دهه شصت برزیل بعلت وضعیت جغرافیایی استراتژیک این کشور نسبت به دیگر کشورهای امریکای لاتین زودتر اتفاق افتاد؛ ۱۹۶۴ (همان سال کودتا در بولیوی). سال ۱۹۶۶ کودتای آرژانتین شکست خورد و تنها ده سال بعد توانست به موفقیت برسد. در شیلی و اورگوئه در سال ۱۹۷۳ ارتش قدرت را به دست گرفت. اگر چه چپ در برزیل ضعیف‌تر از دیگر جاها بود، با این وصف ناآرامی در نواحی روستایی در مقیاس بی‌سابقه‌ای بالا گرفت. واشنگتن و رده‌های بالای نیروهای مسلح که در دانشگاه جنگ برزیل متمرکز بودند، سیاسی شدن افسران دون پایه ارتش را تهدیدی برای امنیت ملی می‌دانستند.

سالهای پایانی رونق طولانی پس از جنگ، برای دیکتاتوری نظامی یک دوره‌ی ماه عسل بوجود آورد. توسعه اقتصادی، اگر چه بر پایه صادرات و کالاهای لوکس، ممکن بود، اما با سرازیر شدن دلارهای مازاد تأمین شد. رشد اقتصادی تا آستانه بحران بین‌المللی سرمایه‌داری در سال ۱۹۷۳ از ده درصد تجاوز کرد. حتی در آن زمان هم در حالی که اقتصادهای دیگر به دوران رکود وارد شدند نرخ رشد اقتصاد برزیل تنها ۵ تا ۷ درصد کاهش یافت. آهنگ رشد اقتصادی تا پایان دهه هفتاد به کمک وام و پروژه‌های مشکوک برای ساختمان تأسیسات عمومی (استادیوم‌های فوتبال، شاهراه همچنان ناتمام فراآمازونی، کارخانه‌های بزرگ برقی - آبی (هیدروالکتریک) و دیگر برنامه‌های پر هیاهو همچنان حفظ شد. در این مرحله وام گرفتن‌ها و ریخت و پاش‌های دولتی نتیجه معکوس خود را ببار آورد و به پنج دهه رشد مداوم که کشور را تقریباً از هر لحاظ تغییر داده بود نقطه‌ی پایان گذاشت. و کشور باقی ماند با کوهی از بدهی، تورم و کسری بودجه عمومی. نتیجه این بحران نه تنها «دهه‌ی از دست‌رفته» بود، بلکه ورود به یک دوره‌ی رکود واقعی نیز بود، دوره‌ای که در آن توسعه‌ی اقتصادی به سختی از نرخ رشد جمعیت فراتر رفت. مقاومت چپ بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱ در برابر کودتای نظامی به ناگزیر به شکل

ابعاد اعتراضات ضد جهانی شدن (سرمایه) چشم‌انداز دنیای سیاسی جدیدی را پیش روی چپ می‌گذارد. این چشم‌انداز در مفهومی، عکس دگرگونی تاریخی مورد نظر ایژاک دویچراست که در پی تعیین جایگاه مجدد جنبش ضد سرمایه‌داری بود و منشاء آغازین این جنبش را در قرن نوزدهم در اروپای غربی، روسیه و سپس چین جستجو می‌کرد. ادامه زمین لرزه‌ای که در قرن بیستم بوقوع پیوسته بلوک شوروی را متلاشی کرد، چین را در مسیر ادغام واقع‌گرایانه در بازار سرمایه قرار داد، به بحران هویت - و سپس بحران سیاسی - در سوسیال‌دمکراسی و احزاب کمونیست توده‌ای قدیم دامن زد و جهان سوم را به سوی فقری برنامه‌ریزی شده سوق داد. در آن برآیند تصویر سنتی چپ از میان رفت و بر ویرانه‌های آن - در جیپاز یا پورتوالگره، جنوا، بارسلونا و جاهای دیگر - گروه‌ها و شبکه‌هایی سربرآورد که هم‌اکنون جهانی شدن نولیبرالی را زیر سؤال می‌برند و طرح ایدئولوژیک، سیاسی و جغرافیایی کاملاً جدیدی را پیش رو دارند.

جیپاز: منطقه فقرزده‌ای در جنوب مکزیک. سیاتل: نماد مایکرو چپ و پسا مدرن امریکایی. پورتوالگره: شهری «اروپایی» در جنوب برزیل که به دست حزبی اداره می‌شود که خود را نماینده کارگران میدانند. از این تنوع اجتماعی و جغرافیایی چه جنبشی می‌تواند پدید آید؟ پورتوالگره برزیل، کشوری که سنت شناخته شده چپ ندارد، بناگاه همچون سمبل گروه‌بندی‌های جدید پدیدار و به محل تلاقی بیم و امید و توهم و پرسش تبدیل می‌شود.

با اینکه احزاب کمونیست و سوسیالیست برزیل تقریباً همزمان با کشورهای دیگر منطقه تأسیس شدند، رشد چپ در این کشور به نسبت دیگر کشورهای منطقه کندتر بوده است. شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی برزیل در اواخر دهه آغازین قرن بیستم تا اوایل دهه بعد - اقتصاد تک محصولی قهوه و سطح پائین صنعتی شدن - مانع از آن شد که این نیروها حمایت توده‌های ناراضی را همانند احزاب کمونیست و سوسیالیست آرژانتین و شیلی یا اروگوئه بخود جلب کنند. مقایسه بین برنامه‌های ملی - پوپولیستی وارگاس (Vargas) در برزیل و پرون در آرژانتین تفاوت‌ها را نشان می‌دهد. وارگاس در پاسخگویی به پی‌آمدهای ویرانگر سقوط نرخ سهام دروآل استریت در سال ۱۹۳۰ قدرت را در کشوری عمده دهقانی به دست گرفت و دولت محافظه‌کار و متکی به صادرات کالاهای ابتدایی را سرنگون کرد. این حکومت در مهار کردن ساختارهای سندیکایی که در چارچوب آنها حقوق بخش محدودی از طبقه کارگر شهری بهبود می‌یافت، با مشکلی سیاسی و نهادی روبرو نبود. در آرژانتین، بر عکس، دولت مترقی رادیکالی حاکم بود که در رفورم دانشگاهی در کوردوبا در اواخر نخستین دهه‌ی قرن بیستم نقش رهبری را به عهده داشت و خود قربانی کودتای فاجعه‌بار سال ۱۹۲۹ شد. سپس رژیم نظامی سرکار آمد. این رژیم بر سر و استیلا آرژانتین حول شرایط واپسگرایانه به مذاکره مجدد نشست و تمامی دهه سی و سالهای نخستین دهه چهل بر سر کار بود. پرون زمانی که در سال ۱۹۳۳ قدرت

مبارزه‌ی مسلحانه در آمد کرد و اشکال دیگر بعلمت سرکوب جایگاهی در مبارزه نداشت. استراتژی مبارزه مسلحانه علی‌رغم چند عملیات خارق‌العاده نتوانست در سطحی توده‌گیر نیرو بسپد کند. پس از شکست چپ سرکرده‌گی جنبش وسیعاً به دست لیبرالها افتاد. جهت دهنده این جنبش تزه‌ای «اقتدارمدارانه» فراندو هنریک کاردوسو بود. کاردوسو در آن زمان بعنوان یک روشنفکر اعتبار پیدا می‌کرد و می‌کوشید بعنوان یک فرد سیاسی مطرح شود. این نیرو در حزبی فراگیر بنام «جنبش دمکراتیک برزیل» (MDB) تبلور یافت و همه عناصر اپوزسیون قانونی را متحد ساخت. به موازات این حرکت، اتحادیه‌گرایی مردم عادی در پی تلاش سنت سندیکالیستی اولیه، رو به رشد گذاشت. پایگاه اتحادیه‌های قدیمی در بنگاهها و مؤسسات دولتی - نفت، حمل و نقل و خدمات عمومی - و کانون اصلی آنها نیز در پایتخت قبلی، ریودوژانیرو، بود. هسته اصلی رزمندگی کارگری جدید در کارخانه‌های اتومبیل‌سازی حومه ساؤپولو بود که به لحاظ اجتماعی - اقتصادی مهمترین شهر صنعتی برزیل محسوب می‌شد. تولید خودرو از دهه پنجاه به اینسو موتور محرکه رشد صنعتی برزیل بوده است و هنوز هم یک چهارم تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد. این اتحادیه‌ها که خود آگاهی طبقاتی بالایی داشتند و نسبت به رژیم نظامی که طرفدار سیاست انجماد دستمزدها بود خصومتی نهادینه پیدا کرده بودند، هسته اصلی بزرگترین حزب جدید چپ برزیل، حزب کارگران (Partido dos Trabalhadores) را تشکیل می‌دهند. رهبر آن لویی انیاجیو دوسیلوا معروف به لولا (Lula) است. لولا که در رأس این حزب قرار گرفته مهاجری است از ناحیه روستایی فقر زده شمال شرقی برزیل.

حزب جدید کارگران عناصر مترقی کلیسای کاتولیک - که تحت نفوذ الهیات رهایی‌بخش از یک عنصر تشکیل دهنده رژیم نظامی به پناهگاهی برای فعالین اجتماعی تحول یافته بود - را با مبارزین حقوق مدنی، تروتسکیست‌ها، مانوئیست‌ها و چریک‌های سابق به سرکردگی اعضاء رزمنده اتحادیه‌های کارگری لولا گردهم آورد. این حزب از بدو تأسیس بازیگر اصلی صحنه سیاسی چپ برزیل بود. نقش این حزب، اما، به تدریج از حزب مقاومت در مقابل دیکتاتوری - که بعداً به دمکراسی محدودی تبدیل شد که بالاترین نابرابری در توزیع درآمد در سطح جهان را ببار آورده بود - به بدیل ملی حکومت تحول یافت. لولا در کلیه انتخابات ریاست جمهوری که از سال ۱۹۸۹ به بعد برگزار شد شرکت کرد و مرتباً آراء بیشتری کسب کرد. حزب کارگران در این دوره اکثریت نسبی - سی درصد - آرا را داشته است. با این درصد آرا لولا می‌تواند رئیس جمهور منتخب برزیل شود. حزب کارگران در مجموعه‌ای از انتخابات شهرداری‌ها برنده شد و در اداره‌ی امور سابقه‌ی موفق داشته که مدیون سیاست‌های اجتماعی آنان، شفافیت آنان، حضور فعال‌شان در جنبش‌های توده‌ای و بیش از همه بودجه‌های مشارکتی‌شان - نظیر آنچه در پورتو آلگره پیاده شده است.

۲

پورتو آلگره مرکز جنوبی‌ترین ایالت برزیل، ریوکراندو دوسل، است که با اروگوئه و آرژانتین مرز مشترک دارد. این ویژگی مرزی موقعیت خاصی به آن داده است. برغم گسترده‌گی سرزمینی برزیل که سبب شده با همه کشورهای آمریکایی جنوبی به غیر از شیلی و اکوادور پیوستگی داشته باشد، مرزهای تقریباً غیرقابل عبوری دارد. جنگل و کوه راه به بولیوی، کلمبیا، پیرو و ونزوئلا را سد می‌کند. تقاطع‌های پارانه (Parana) به پاراگوئه تنها استثناست. از اینرو بود که ریوگران دوسل، زمانی که ارتش برزیل مداخله در دولت را کمی پس از جنگ وحشیانه پیمان سه جانبه (۱۸۷۰-۱۸۶۵) آغاز کرد. به پایگاه نظامی و یک پایگاه مهم قدرت در سیاست ملی تبدیل شد. بسیاری از چهره‌های رهبری ازین‌جا برخاسته‌اند: گتولیووار گاش، ژائو گولارت که از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ رئیس جمهور بود و لئونل پری زولا استاندار سابق و رهبر کنونی حزب دموکراتیک کارگران - علاوه بر افسران عالی‌رتبه دیکتاتوری نظامی منجمله سه رئیس جمهور: گوستا سیلوا، کارا ستازو مدیچی و ژائوفیکر.

حزب کارگران به شکلی رادیکال‌تر وارث سنت سیاسی شده دولت بود. در سال ۱۹۸۸ اولیوبودت‌را عضو اتحادیه، کارمند بانک و یکی از بنیانگران این حزب - بعنوان شهردار پورتوآلگره انتخاب شد. معاون او، تارسوگنرو - حقوقدان رزمنده سابق اپوزسیون

زیرزمینی و داوطلب پست استانداری از طرف حزب کارگران - مفهوم بودجه مشارکتی را شکل داد. این مفهوم عبارت بود از تغییر مرجع تصمیم‌گیری در مورد منابع شهرداری از شورای شهر. این فرآیند بحث‌های مربوط به بودجه را با سیاست در آمیخت و آن را از حوزه فن‌مداری (تکنوکراتیک) خارج کرد و به بحث عمومی گسترده‌ای پیرامون اولویت‌های بودجه و ما به ازاء اجتماعی و سیاسی آن دامن زد. در طول سال مجموعه‌ای از انجمن‌ها پیرامون اختصاص بودجه و محل مصرف آن تصمیم می‌گیرند و به دنبال آن مرحله به اجرا گذاشتن فرا می‌رسد و سپس ارائه‌ی ترازنامه نتایج. این فرآیند به کارت برنده‌ی حزب کارگران تبدیل شد و از طریق بسیج شهروندان بدان مشخص و مشرعیت بخشید، به قسمی که دیگر احزاب شکل رقیق‌تر این پویش را در برنامه‌های خود گنجانند.

۳

زمانی که ایده تشکیل یک فوروم اجتماعی در مقابل فوروم اقتصادی داوس (Davos) برای نخستین بار شکل گرفت. برنارد کاسن از روزنامه لوموند دیپلماتیک پیشنهاد کرد این فوروم در پورتو آلگره برگزار شود، شهری حاشیه‌ای که بودجه‌های مشارکتی آن به نماد یک نگرش بدیل تبدیل شده بود. به دیگر بیان، موفقیت اقدامات سیاسی خاصی، که یک حزب چپ از طریق فرآیند اصلاحات دموکراتیک دولت و تقویت حوزه عمومی به اجرا گذاشته بود، از همان ابتدا پورتوآلگره را به مکان پر جاذبه‌ای برای برگزاری فوروم اجتماعی جهانی تبدیل ساخت. با این همه، کمیته سازمانگر فوروم اجتماعی اول و دوم را بطور عمده سازمانهای غیر دولتی (NGO) تشکیل می‌دادند. در این دو فوروم اجتماعی دو جنبش اجتماعی اصلی کشور از نظر تعداد نماینده در اقلیت بودند. این جنبش‌ها عبارت بودند از فدراسیون اتحادیه کارگری (CUT) به رهبری حزب کارگران و جنبش بی‌زمین‌ها (Sem Terra) که خود را با پایه رادیکال حزب هم هویت می‌دانست. بخاطر همین نقش مرکزی سازمانهای غیردولتی (NGOs) بود که فوروم برای «جامعه مدنی» با همه‌ی گسترده‌گی و گوناگونی مفهومی آن کارکردی کانونی فرض کرد. تبارشناسی این جنبش از حوصله این مقاله خارج است، اما به دو مشخصه آن که یکی در برگیرنده و دیگری محدود کننده است اشاره می‌کنم. اولی مربوط می‌شود به کاربرد سازمانهای غیردولتی (NGOs) به‌مثابه کارگزاران نئولیبرالیسم در جامعه مدنی - مخصوصاً بخاطر تاکتیکی که بانک جهانی در استفاده ازین سازمانها برای اجرای سیاست‌های ناظر بر جبران خسارت‌های اجتماعی در برنامه‌اش دارد. مکزیک محل آزمون این تلاشها بود که تحت حکومت فوکس (Fox) شدت بیشتری نیز یافته است. شیوه عمل سازمانهای غیردولتی (NGOs) در وارد شدن به «شراکت» با سرمایه‌داری کلان - هر چند هرگز به این صورت اعلان نشد - جنبه دیگری از همان مسأله است. ابهامات این «شراکت» با سرمایه‌داری کلان هنوز تأثیر منفی بر ماهیت ضدنئولیبرال فوروم نداشته است. ماهیت ضد نئولیبرال فوروم تحت تأثیر عنصر برانگیزاننده دیگر یعنی تظاهرات ضد سازمان تجارت جهانی (WTO) در سیاتل بوجود آمد.

مشخصه دوم، یعنی جنبه محدودکننده‌ای که تأکید بر «جامعه مدنی» دارد، عبارتست از نفی احزاب و دولت‌ها و اعتقادش به جامعه مدنی یا اپوزیسیون دولتی. این جنبه جدی‌تر است. نه صرفاً به این دلیل که به معنی نفی یک سلاح بالقوه است در مبارزه‌ای اساساً نابرابر، بلکه هم‌چنین و از آن مهمتر، به این دلیل که این جنبش با موضوعاتی چون قدرت، عرضه عمومی، رهبری سیاسی و حتی به یک معنی از مبارزه ایدئولوژیک فاصله می‌گیرد؛ عناصری که در گزینش پورتو آلگره به عنوان محل برگزاری فوروم‌ها جنبه اساسی داشت. این سیاست کنار گذاشتن احزاب و دولت (اگر پیش برده شود) سبب خواهد شد که شکل‌گیری هر نوع بدیل نئولیبرالیسم شدیداً محدود شود و چنین آرزوهایی در چارچوبی محلی یا بخشی محدود بماند - یعنی منحصر شود به شعار سازمانهای غیردولتی (NGOs) «جهانی فکر کن، محلی عمل کن؛ پیشنهادهایی برای تجارت عادلانه یا توسعه به لحاظ زیست محیطی پایدار». هم‌چنین سبب می‌شود که هر گونه تلاشی برای ساختن یک هژمونی آلترناتیو و یا پیش‌نهاد جهانی‌ای برای مقابله و شکست دادن پروژه نئولیبرال جاری سرمایه‌داری جهانی کنار گذاشته شود. این محدودیت‌ها بصورت گسترده‌ای در ساختار دو فوروم گذشته تجسم یافت. این فوروم‌ها در بیست و چهار و بیست و هفت

بحث میزگردی سازمان داده شد. در این میزگردها موضوعات بی‌نهایت پرانگنده‌ای به بحث گذاشته شد که با توجه به لحن آکادمیکی که بخود می‌گرفتند و تقسیم کار روشنفکرانه‌ای که متناسباً پیدا می‌کردند، پرانگنده‌گی بیشتری هم موجب می‌شوند. سخنرانی‌های عمومی بیشتر شبیه اظهارنامه‌هایی بود از جانب افرادی که بنوعی به جنبش ارتباط داشتند. در فوروم نخست بیشترین توفیق را دقیقاً رهبر احزاب یا جنبش‌های اجتماعی - لولا، ژانو پدرواستدیل، ژوزه بووه یا ادواردو گالیانو - داشتند.

نفس اینکه سازمانهای غیردولتی (NGOs) خود را «غیردولتی» می‌نامند آشکارا رد هر گونه جاه‌طلبی است از سوی این سازمان‌ها برای یک پروژه‌ی هژمونیک بدیل است. پروژه‌ای که بنابه ماهیت آن، می‌بایست حکومتها و دولت را (بعنوان ابزاری که در جامعه‌های مدرن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی با یکدیگر پیوند می‌خورند) شامل شود، بنابر این آنها یا خود را، آشکارا یا تلویحاً، در چارچوب نقد لیبرالی عملکردهای دولت قرار می‌دهند، یا فعالیت خود را به حوزه جامعه مدنی محدود می‌کنند - اگر آنها را در مخالفتشان با دولت تعریف کنیم، باز هم به مرزهای سیاست لیبرالی ختم می‌شوند. در حقیقت، در عین حال که سازمانهای غیردولتی (NGOs) عموماً دولت‌ها را اهریمنی می‌دانند، مفهوم واقعی «جامعه مدنی» ماهیت طبقاتی عناصر تشکیل دهنده‌اش را می‌پوشاند - یعنی، شرکت‌های چند ملیتی، بانکها و مافیای، که درست گذاشته می‌شوند کنار جنبش اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های مدنی. نقش اصلی سازمانهای غیردولتی در مقاومت علیه نئولیبرالیسم ماهیت تدافعی این جنبش را نشان می‌دهد؛ جنبشی که هنوز نمی‌تواند استراتژی هژمونیک بدیلی را تدوین کند. حرکتی که مبارزه ضد سلطه امپریالیستی ایالات متحده را با عناصر غلبه سرمایه‌داری جنبش‌ها همراه سازد شروع یک مرحله تهاجمی و سیاسی شده‌ای را در مسیر رشد آن بشارت می‌دهد. با تضعیف چپ و از دست دادن پایگاه خود یا ترک صحنه مبارزه، مقاومت ضد نئولیبرالی گروه‌هایی از نوع سازمانهای غیردولتی جای آنها را اشغال کردند. مقاومتی که از عرصه سیاسی عملاً کنار رفت و بدین ترتیب از تعمق جدی بر استراتژی فاصله گرفت گو در واقع تمامی این عرصه را به دشمن واگزار کرد. در این‌جا، یک طبقه جدید شهروند جهانی مطرح می‌شود، که از مرزهای ملی فراتر می‌رود. یعنی از دست دادن قدرت و ضعف سیاسی دولت‌های ملی را به منزله‌ی اموری طبیعی می‌پذیرفت. چنین بود که زاپاتیست‌ها خود را از طریق اینترنت و وسائل ارتباط جمعی در سطح بین‌المللی شناساندند و پس از آن، این شناسایی را در سرزمین بومی خود بازتاب دادند. آنها در سطح ملی هنوز هم برای به رسمیت شناساندن حق زیست خود مبارزه می‌کنند. از دیگر سو، از طریق متفاوت از لیبرالیسم، ایده جامعه مدنی جنبش‌های اجتماعی، سازمانهای غیردولتی و گروه‌های حقوق مدنی که هنوز مدعی مخالفت با حکومت‌ها، دولت‌ها، پارلمان‌ها و احزاب سیاسی اند را مورد استفاده قرار داده‌اند، در حالی که بطور همزمان در میان شرکت‌های چند ملیتی نیز در پی یافتن «شرکاتی» هستند.

۴

درک یک پدیده نو همواره مشکل است، بخصوص زمانی که درون چشم‌اندازی ظاهر شود که نسبت به آنچه پیشتر بوده تغییر کرده و از رویدادهایی که در گذشته در آن رخ داده دیگر نشانی نیست. تصویری که فوروم اجتماعی عرضه می‌کند در چارچوب‌های پیشین، یعنی چهارچوب‌هایی که تلاش‌های گذشته در عرصه همکاری‌های بین‌المللی را ویژه‌گی می‌بخشیدند، قابل فهم نیست؛ از آن جمله‌اند، بین‌الملل‌ها و جنبش غیر متعهدهای جهان سوم.

دنیای کار که مشخصه بین‌الملل اول بود - بویژه جایی که استثمار جهانی‌شامل کار اساس همبستگی را تشکیل می‌داد - تحول یافته است. در فوروم، نه کارگران صنعتی بلکه اتحادیه‌های دهقانی کشورهای حاشیه‌ای و نیمه حاشیه‌ای هستند که حضور چشمگیر دارند. این فوروم‌ها در جهان سوم برگزار می‌شود، اما بزرگترین تظاهرات آن از سیاتل به بعد در متروپول‌های کشورهای مرکزی - جنوا، بارسلونا - برگزار شد، جایی که جوانان زیر - پرولتاریا نقش اساسی را ایفا کردند. ازینروست که مقایسه آنها با بین‌الملل‌ها، کنفرانس باندونک و وداستاک - که مورد توجه وسائل ارتباط جمعی بود - نمی‌تواند منعکس کننده ویژگی‌های تاریخی فوروم‌ها باشد و یا مجموعه عناصری که با یکدیگر ترکیب شده‌اند تا

ذهنیت جدیدی را در مبارزه برای نظم پسانئولیبرالی بوجود آوردن را نشان دهند.^(۱) جنبش‌های توده‌ای طبقه کارگر در پایان قرن نوزدهم و بیستم اساس بین‌الملل‌ها را تشکیل می‌داد و بوجود آورنده احزاب سوسیالیستی، کمونیستی، اتحادیه‌های کارگری و نمایندگان کارگران در پارلمان و اشکال گوناگون تجلی فرهنگی بود. اکنون به لحاظ سیاسی صحنه کاملاً تغییر کرده است. در اولین فوروم احزاب با سابقه چپ اروپا حضور نداشتند و در فوروم دوم نیز حضور آنها ناچیز بود. دلیل آن هم بحران ایدئولوژیک ایست که در اثر انتقال سوسیال دموکراسی به نئولیبرالیسم و نیز کاهش اعتبار و اشاعه واقعی چنین جریان‌هایی بوجود آمده است. در عوض، در کشورهای نیمه حاشیه‌ای افریقای جنوبی، کره و برزیل اتحادیه‌های کارگری جدید به کانون توجه جنبش کارگری تبدیل شده بود. اگر درون مایه‌های مشترکی (ویژگی شورشی، کثرت‌گرا، آزادیخواه و ایدئولوژیک بسیج‌ها، ناهمگونی، انترناسیونالیسم و مخالفت با نظم تجارت آزاد لیبرالی) را بتوان میان فوروم و بین‌الملل اول پیدا کرد. اما، درک مفهوم شکل‌های جدید بدون بررسی شکاف تاریخی‌ای که آنها را از یکدیگر مجزا می‌کند غیرممکن است. آنچه این دو را از یکدیگر جدا می‌کند شکست و از میان رفتن همه آن چیزی است که زمانی «سوسیالیسم واقعاً موجود» نام داشت و تحولی که این پدیده در چپ بوجود آورده است.

از انقلاب بلشویکی به این‌سو - مخصوصاً از جنگ جهانی دوم به بعد - صحنه جهانی با تضاد سوسیالیسم و سرمایه‌داری قطب‌بندی شد. قطب‌بندی‌ای که در هر سوی آن رهنمودهای ثابت ایدئولوژیک و سیاسی ثابتی تعیین می‌شد. زمانی که چپ مبارزه میان دو سیستم را فراخواند، ابر قدرتهای غربی جنگ «دموکراسی» علیه «تمامیت خواهی» را اعلان کردند. این تضاد اصلی دوران بود. با سقوط شوروی و «بلوک سوسیالیستی» سرمایه‌داری بار دیگر تنها بازیگر صحنه جهان شد. سایر کشورهای پسا سرمایه‌داری به بازنگری مجدد خود پرداختند. چنین نوعی اقتصاد بازار را گزین کرد و ویتنام نیز به احتمال زیاد چنین خواهد کرد. کوبا بجای جهت‌گیری به سوسیالیسم از دستاوردهای اولیه خود حفاظت کرد. دگرگونی‌های رادیکال در توازن قوای جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بازتاب یافت. با افزایش بیکاری در اروپا، اتحادیه‌های کارگری بحالت دفاعی افتادند و در بهترین حالت در روبرویی با «انعطاف‌پذیری» مقاومت ناچیزی از خود نشان دادند و اعضاء خود را بسرعت از دست دادند. دنیای کار از آن پس به سرعت ناهمگون و غیررسمی شد. در چنین دنیایی روش‌های سنتی سازماندهی چندان مؤثر نبود. سیاست‌های لیبرالی عمومیت پیدا کرد و احزاب می‌بایست با این سیاست‌ها روبرو شوند. سوسیال دموکراسی اروپا اولین بار زمانی که چپ میانه تقریباً در همه کشورهای اتحادیه اروپا بر سر کار بود، خود را با این وضعیت انطباق داد. احزاب کمونیست منطقه تضعیف شدند یا بطور کامل از میان رفتند؛ در اروپای شرقی نیز (که احزاب کمونیست سابق مسیر نئولیبرالیسم رادیکالیزه شده یا برداشت محلی راه سوم را در پیش گرفتند) سناریوی مشابهی به اجرا درآمد.

ابعاد این شکست - عمق و دامنه آن - برای چپ باندازه کافی باز نشده است. ترکیب اصلی آن را پیروزی لیبرالیسم هم در سطح اقتصادی هم سیاسی تشکیل می‌دهد. از لحاظ اقتصادی توسعه حوزه مالی، آزادسازی و حذف مزایای اجتماعی که بازار پیش برنده آن بود پایه‌های رفاه اجتماعی را از هم گسیخته است. تجاری کردن بر مناسبات اجتماعی نیز تأثیر گذاشته و آن را تحت الشعاع قرار داده است. عملکرد روزانه و خودآگاهی به جاذبه‌ای برای زندگی ایدئولوژیک تبدیل شده است. بدین ترتیب شرکت‌های سهامی در تعیین فرآیندهای اقتصادی نقش تعیین کننده دارند، امری که به ضرر نیروهای اجتماعی - اتحادیه‌ها و احزاب - است. اتحادیه‌ها و احزاب بیشتر با هم همبستگی دارند و در مخالفت با توسعه نامحدود بازار پایه‌گذاری شده‌اند. به لحاظ سیاسی دوگانگی سرمایه‌داری و سوسیالیسم جایش را به تقابل دموکراسی - تمامیت خواهی داده است. لیبرالیسم بخش غیرقابل تصویری از اردوی چپ را فتح کرده است. بخش‌های وسیعی از چپ اقتصاد نئولیبرالی و دموکراسی نمایندگی را بمثابه شکل بی‌چون و چرای سیاست‌پذیرفته است. بموازات آن امپریالیسم بمثابه واقعیت جاری تاریخی از قاموس سیاسی رخت بر بست و این قدرت را به ایالات متحده داد تا سروری بین‌المللی خود را بعنوان مدل «دموکراسی» و پیروزی اقتصادی (نظام آزاد «انگلساکسن» که با بقایای دولت رفاه اروپا به مقابله برخاست) تحمیل کند. پیشرفت اقتصادی و جریان آزاد سرمایه

یکسان تلقی شد. سطوحی از آزادسازی (تجارت) به معیار سنجش رشد بالقوه تبدیل شد. این فرآیند «جهانی شدن» را بعنوان شعار تبلیغی خود انتخاب کرد تا تمایز خود را از مدل‌های ملی «عقب افتاده» نشان دهد و از حرکت بین‌المللی سرمایه به مثابه تنها الگوی ممکن دفاع شد.

نتیجه ترکیب این عناصر هژمونی پر دامنه و پر قدرتی است که در سطح ایدئولوژیک و فرهنگی استحکام یافته است، بگونه‌ای که سرمایه‌داری قبلاً تا این حد از آن بهره نبرده بود. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن - علی‌رغم تمایز فرهنگی اش - پیش فرض‌های اصلی سرمایه‌داری غربی را پذیرفت و آن نظام را با بافت ملی خود انطباق داد. در دو دهه گذشته چین که در جنگ شکست نخورده بود همان اولویت‌ها را پذیرفت و رسوم و عادات و ارزش‌های اجتماعی را به سرعتی که قبلاً در فرهنگ شرقی نمونه نداشته است تغییر داد. در اروپای غربی، سوسیال دموکراسی به بلندگوی اصلی نئولیبرالیسم تبدیل شده است. در آمریکا لاتین، گرایشات پوپولیستی سنتی (که ویژگی آنها ناسیونالیسم صرف یا خالی از محتوا بود) همان نقش را بر عهده گرفته و نئولیبرالیسم را در افراطی‌ترین اشکال آن برگزیده است. نمونه برجسته این وضعیت PRT در مکزیک و منم (Menem) در آرژانتین است.

با از میان رفتن سوسیالیسم از افق تاریخی جاری - و همراه آن همه بحث‌های مربوط به سرمایه‌داری به مثابه نظام اجتماعی تاریخی محتوم - چه در مقابل ضد حمله‌های محافظه کارانه ریگان و تاجر، که کلبتون و بلر ادامه دهنده راه آنها بودند، خلع سلاح شد. چه برنامه‌های دراز مدت خود را بمنظور ایجاد جامعه نوع جدید کنار گذاشت و به دفاع از حقوق ستمدیدگان یا پایه‌ریزی مقاومت‌های محلی یا منطقه‌ای رو آورد. گسترش دولت‌های بدیل محلی و سازمانهای غیر دولتی نمونه‌های بارز این امرند.

پروژه ایجاد بدیلی علیه سرمایه‌داری به نفع مقاومت در محدوده آن - مخالفت با نئولیبرالیسم و نه با کل نظام - کنار گذاشته شد. مبارزه «ضد تمامیت خواهی» به ضدیت با هر نوع تجزیه و تحلیل فرآیند - تلاش برای درک روندهای تاریخی به مثابه یک کل - در غلطید. این اقدامات در نهایت به برنامه‌های تقلیل یافته‌ای منجر شد که عامل یکپارچه کننده آن دولت است. دموکراسی کثرت‌گرا مستلزم شناخت پیچیده‌تری است که نمی‌توان آن را به «اقتصاد باوری» (اکنونیسم) ای تقلیل داد که به مارکسیسم (واقعاً موجود) نسبت می‌دهند. این دموکراسی «روایت‌های پرهیاهو» را رد می‌کند.

بر این زمینه بود که شکل‌های محلی و منطقه‌ای مقاومت - زیست محیطی، فمینیستی، اخلاقی، حقوق بشری و دموکراسی خود گردان - به هم پیوستند و جنبشی را شکل دادند که در نوامبر سال ۱۹۹۹ همراه با سازمانهای اتحادیه‌ای و گروههای ضد سازمان تجارت جهانی چنان شورش گرانه به میدان آمدند. اگر چه این نیروها در ایجاد فضاهای جدیدی که نیروهای اپوزسیون بتوانند در آن با یکدیگر متحد شوند پیشرفت نشان می‌دهند، بسیاری از آنها تلویحاً هر نوع تلاش جهت سازماندهی یک بدیل اجتماعی را رد می‌کنند: گویی اسارت نامحدود ما در محدوده سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال به مثابه حقیقت پذیرفته شده است.

۵

فوروم اجتماعی میعادگاه بی نظیر نیروهای ضد سیستمیک در سطحی جهانی است. این فوروم هم در تنوع (در گردآوری نه فقط احزاب و جریانات سیاسی بلکه جنبش‌های اجتماعی، سازمانهای غیر دولتی، گروههای حقوق مدنی، اتحادیه‌ها) و هم در ماهیت غیرحکومتی و بی‌طرف خود بی‌سابقه است. این فوروم پیشنهادهایی در خصوص تنظیم بدیل‌های جهانی در رویکرد به عملکردهای جاری سرمایه‌داری ارائه می‌دهد و استراتژی‌هایی جهت اجرای این بدیل‌ها عرضه می‌کند. در این مفهوم، فوروم در نفس خود فضایی را فراهم می‌سازد که مبارزه علیه نئولیبرالیسم از قید محدودیت‌های تقابل جهانی شدن با دولت‌های ملی رها میشود. در تقابل جهانی شدن و دولت‌های ملی مخالفین نئولیبرالیسم تلاش می‌کنند مبارزه را در سطح دولت ملی می‌شود. در تقابل میان جهانی شدن و دولت‌های ملی برخی از مخالفین نئولیبرالیسم تلاش می‌کنند مبارزه را در سطح دولت محدود نگهدارند. حال آنکه، باور به اینکه بدیل‌های نئولیبرالیسم لازم است از معدوده دولت ملی فراتر روند و بنابر این موظفند در سطحی بین‌المللی عمل کنند برای

فوروم جنبه اساسی دارد. نقش دولت ملی در مورد چنین پیشنهاداتی متفاوت است، اما چارچوب عمومی عبارتست از جهانی شدن یک بدیل، نه جهانی شدن سرمایه یا بنگاههای چند ملیتی.

دوم اینکه فوروم امکان اتحاد بین نیروهای رادیکال در کشورهای حاشیه‌ای و کشورهای مرکزی را فراهم می‌سازد. این پیوند را پیروزی نئولیبرالیسم و فروپای شوروی از هم گسیخته بود. در دهه نود دولتهای کشورهای اصلی سرمایه‌داری مناطق قدرت و نفوذ جهانی را باز تعریف کردند و کشورهای پیرامونی را به مثابه قربانیان تهاجم جدید سرمایه به حال خود رها کردند. سوم اینکه فوروم زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا نظرات سیاسی، اجتماعی و تئوریک، بدون اینکه سلسله مراتب تعریف شده‌ای در کار باشد، همگرا شوند و در به تعبیری دیگر، با طرح موضوعاتی پیرامون بدیلی جهانی علیه جهانی شدن، میراث چه تاریخی را احیاء کنند.

این جنبش نقاط قوت و ضعف مبارزه ضد نئولیبرالی را نشان می‌دهد. از جمله نقاط قوت آن سطح بالای دستاوردی نظری، چه در سطح تجزیه و تحلیل‌های جهانی و چه محلی است؛ دستاوردهایی از قبیل: تنوع اجتماعی - اتحادیه‌ای کارگری، گروههای زیست بومی، جنسی و اخلاقی چهارهای سیاسی، روشنفکری و فرهنگی توانایی برای آفریدن یک فضای اعتماد جهانی برای اینکه پذیرفته شود که مسائل مهمی که بشر در آغاز قرن بیست و یکم با آن روبروست در اینجا نه در دافوس (Davos) مورد بحث قرار خواهد گرفت. کاستی‌ها عبارتند از ناتوانی تبدیل این مزایا به قدرت سیاسی - چه در سطح دولتها و پارلمان‌ها بسیج توده‌ای - بطوری که بتواند سیاست‌های نئولیبرالی حاکم را بطور مؤثر و توتو کند یا به شکل‌های عملی مبتکرانه دیگری روی آورد. در حوزه اقتصاد نیز ضعف وجود دارد جنبش فاقد استراتژی است برای تبدیل سرخوردگی و بی‌اعتمادی رو به افزایش نسبت به جزم‌های نئولیبرالی به مشی سیاسی بدیل. یا دست کم داشتن پروژه‌ای جهت مهار گردش مخاطره آمیز سرمایه و نشان دادن شکل‌های جدید تجارت بین‌المللی. کاستی دیگر مشارکت نابرابر در فوروم است. در این فوروم پاره‌ای کشورهای اصلی سرمایه‌داری چون ایالات متحده، آلمان، ژاپن، بریتانیا یا کشورهای چینی و هند (که می‌روند به ابرقدرت تبدیل شوند) تعداد نمایندگانشان اندک است.

۶

در سمینارهایی که کمیته بین‌المللی فوروم دوم جهانی در ماه اپریل در بارسلون و در ماه اوت امسال در بانکوک برگزار کرد گامهای مهمی در طرح ضعف‌های فوروم برداشته شده از جمله تصمیم‌های اساسی تغییر رهبری سیاسی فوروم از کمیته سازمانگر اولیه - شامل سازمانهای عمده غیردولتی برزیلی - به کمیته بین‌المللی بود. این کمیته شامل شصت شبکه بین‌المللی از همه قاره‌هاست. در این شبکه‌ها نسبت نمایندگی نیز متناسب است. در این سمینارها، هم‌چنین تصمیماتی در رابطه با تمرکز بیشتر فوروم‌ها و نیز تدوین یک برنامه‌ی ۵ ماده‌ای گرفته شده است. هدف جهت‌گیری قاطع‌تر بسوی تدوین پیشنهادها سیاسی همه جانبه و دستیابی به استراتژی‌هایی در مبارزه جهت تحقق آنهاست. با در نظر گرفتن این هدف پیش از فرارسیدن سال ۲۰۰۳ فوروم‌های قاره‌ای و منطقه شکل خواهد گرفت.

فوروم اجتماعی نقطه عطف و معرف انتقال است از مقاومت پراکنده و دفاعی به فاز گردآوری نیرو. فوروم در عین حال به مرحله‌ای نظر دارد که مفصل بندی میان جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی بتواند با نئولیبرالیسم مقابله کند و به آن فائق آید. دهه‌های آغازین قرن جدید صحنه‌های چنین چالشی است، چالشی که باید با اشراف کامل به پیچیدگی آن و اختلاف عقیده‌ای که هنوز وجود دارد به پیش برده شود.

* این نوشته برگردانی است از مقاله‌ی "Beyond Civil Society" که در شماره ۱۷ نشریه نیولفت ریویو، سپتامبر - اکتبر ۲۰۰۲ انتشار یافته است.

۱. نگاه کنید به مقاله «پورتو الکره ۲». در انتقال نوشته مانوئل مونزو. در مجله مورییا شماره ۱۵۸ اپریل سال ۲۰۰۲ و مقاله «باندونگ امروزی» نوشته مایکل هاردت. از مجله نیولفت ریویو. شماره ۱۴ مارس و اوریل سال ۲۰۰۲.